



قبل از بچه‌دار شدن تا چه اندازه به آینده فرزندانمان فکر می‌کنید؟

خانواده پایه‌گذار بخش مهمی از سرنوشت ما است و در تعیین سبک و خط‌مشی زندگی و آینده، اخلاق، صحت و سلامت روانی‌مان نقش بزرگی برعهده دارد.

خانواده پایه‌گذار بخش مهمی از سرنوشت ما است و در تعیین سبک و خط‌مشی زندگی و آینده، اخلاق، صحت و سلامت روانی‌مان نقش بزرگی برعهده دارد. رشد عاطفی و سلامت روانی کودک به خانواده و محیط خانوادگی بستگی دارد. در کانون خانواده‌های نابسامان، خانواده‌هایی که از فروغ هرگونه محبت، گرم و روشن نشده است، دشواری کودکان از شیطنتها و شلوغ‌کردن‌های ساده شروع می‌شود و به انواع بزهکاری‌ها، طغیان‌ها، انجام‌دادن اعمال شنیع و جنایات و عمل منافی عفت و دزدی منتهی می‌شود. محرومیت عاطفی که معمولا از تیرگی روابط خانوادگی به وجود می‌آید، یکی از علل مهم بزهکاری نوجوانان است.

به گزارش سلامت نیوز به نقل از روزنامه شهروند، خانواده یکی از اساسی‌ترین نهادهای اجتماعی است و در مراحل اولیه رشد کودک مهد پرورش وی به شمار می‌رود. به همین دلیل هرگونه اختلالی که در خانواده پدید آید، تأثیر مخربی در روحیه کودک می‌گذارد.

وضعیت مغشوش خانواده، ستیز و... اختلاف بین پدر و مادر و رفتار خشونت‌آمیز والدین، از علل مهمی است که جوانان را دچار نگرانی و ناامنی کرده، در خود فرو می‌برد و به کناره‌گیری دیگران به‌ویژه پدر و مادر می‌کشاند. جوان در چنین شرایطی روابط خود را با والدین گسسته، گاه در نتیجه فشار یا خواست درونی ناچار می‌شود برای ارضای نیازهای مادی و معنوی خود یا انتقام گرفتن از والدین به‌خاطر محرومیت‌ها و سختگیری‌های نابجای آنها دست به کارهای خلاف بزند.

گاهی اوقات خانواده‌هایی که در آن پدر و مادر از هم جدا نشده‌اند، نسبت به خانواده‌های گسسته اثر مخرب‌تری روی فرزندان دارند، بدین معنی که اگر اولیا با هم تجانس و توافق نداشته و همیشه در حال نزاع و مشاجره باشند، کودک احساس حقارت و ناامنی شدیدی خواهد کرد. اغلب اوقات منشأ اضطراب بزرگسالان را می‌توان در اختلاف پدر و مادر آنها در زمان کودکی یافت. البته باید متذکر شد که اختلاف والدین لزوما باعث ایجاد اختلالات روانی کودکان نمی‌شود، زیرا گاهی کودکانی بوده‌اند که با وجود خانواده ناآرام توانسته‌اند به خوبی با محیط خود سازش یابند و زندگی سالمی داشته باشند. ولی به طور کلی اغلب کودکانی که در خانواده‌های غیرعادی پرورش پیدا می‌کنند، تحت تأثیر سوء آن قرار خواهند گرفت.

تعارض ازدواجی برای کودکان، پیامدهای بدی دارد. کودکان و نوجوانان والدینی که تعارض مکرر شدید دارند و آنها که مشکلات را به روش خصمانه‌ای حل می‌کنند، مشکلات عاطفی و رفتاری بیشتری داشته و نسبت به کودکان خانواده‌های متعادل، عزت‌نفس پایین‌تری دارند.

محققان پی برده‌اند که ناسازگاری ازدواجی والدین با ناسازگاری ازدواجی فرزندان در سال‌های بعدی رابطه دارد. وقتی والدین حسود، کج‌خلق، منتقد، سلطه‌گر و زود خشم هستند، بچه‌های آنها این روند را در روابط ازدواجی خودشان ادامه می‌دادند.

تعارض والدین برای رفاه عاطفی و رفتاری کودکان زیانبار است. طبق تحقیقات انجام شده اگر والدین در تعارض قبل از طلاق باشند برای کودکان بهتر است که آنها طلاق بگیرند تا به ازدواج ادامه دهند.

از هم گسیختگی یک خانواده معمولا تأثیر ژرفی در زندگی اعضای آن می‌گذارد و حتی گاهی آنها را به بی‌سازمانی شخصیتی یا بی‌سازمانی شخصیت که یکی از کج‌روی‌های اجتماعی است، سوق می‌دهد. محیط خانواده رابطه مستقیمی با بروز رفتار انحرافی و ارتکاب جرم دارد و از هم گسیختگی خانواده غالبا منجر به فرار کودکان از منزل، مدرسه و ولگردی می‌شود.

قبل از بچه‌دار شدن به نوع رابطه و چگونگی رفتار با فرزندانمان فکر کنید

شاید بتوان گفت که آماده‌سازی برای پدر یا مادر شدن و ایفای چنین نقشی در طول زمان کودکی به وجود می‌آید، مراقبتی که از کودک صورت می‌گیرد، برای آماده‌سازی عاطفی و دادن الگوی عینی جهت ایفای نقش والدینی کودک در آینده سودمند است. از نظر پارسونز، احساس ایمنی به دوران کودکی محدود می‌شود، در این دوران کودک، محبت بی‌قید و شرط والدین را دریافت می‌کند. خانواده، اساسی‌ترین نهاد «جامعه‌پذیرکردن» کودکان، به‌ویژه در سال‌های حساس اولیه زندگی است. خانواده، تحت شرایط صحیح، کودکان را آماده می‌سازد تا توانایی‌های بالقوه خود را شناسایی کنند و به‌عنوان افراد بالغ نقش‌های

سودمندی را در جامعه برعهده گیرند.

کودکان در فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده، امر و نهی والدین، تقلید و همانندسازی را که از مهم‌ترین شیوه‌های انتقال ارزش‌ها، هنجارها و سنت‌های اجتماعی است، یاد می‌گیرند. درحقیقت در خانواده است که کودکان می‌آموزند چه چیزی درست یا چه چیزی غلط است و چه چیزی خوب یا چه چیزی بد است.

طبیعی است که خانواده نقش قابل‌ملاحظه‌ای در شکل‌گیری شخصیت و رفتار کودک دارد. در محیط گرم و دوستانه خانواده که در آن پدر و مادر و اعضای دیگر خانواده، دارای روابط خوب و صمیمانه‌ای هستند، معمولاً کودکان سالم، با شخصیتی مثبت و فعال بار می‌آیند که بازتاب عشق و علاقه خانوادگی را به صورت کار و کمک به دیگران نشان می‌دهند.

عدم مراقبت دقیق والدین و بی‌توجهی آنان به امر تعلیم و تربیت فرزندان، اساس کج‌روی‌ها را در کودکی پایه‌گذاری می‌کند که این امر در نوجوانی با شدت و حدت ظاهر می‌شود.

مهم‌ترین عوامل موثر در بزهکاری فرزندان، روش تربیتی نارس یا اختلال در شبکه ارتباطی خانواده است، والدینی که با کودکان خود مهربان نیستند بیشتر احتمال دارد که فرزندان بزهکار داشته باشند.

افزایش احتمال بزهکاری در خانواده‌هایی وجود دارد که والدین از روش‌های انضباطی بسیار سخت‌گیرانه یا بسیار بی‌بندوبار و فریبده استفاده می‌کنند یا شیوه انضباطی به جای آن که مبتنی بر استدلال باشد مبتنی بر تنبیه بدنی است یا والدین نسبت به فرزندان خود به جای آن که گرم و صمیمی و عاطفی باشند، بی‌توجه، غافل و تمسخرکننده هستند.

بچه انسانی است که اعمالی از او سر می‌زند، برای آن که حس عزت‌نفس را در کودک تقویت کنید، باید بین بچه و اعمال او تفاوت گذاشت، بچه‌ای شکست می‌خورد، شکست خورده نیست، بلکه انسانی است با امکان و فرصت تازه برای رشد و شکوفایی بهتر.

فرزندان نیاز دارند تا والدین‌شان با آنها بنشینند و صحبت کنند و به بازی و شوخی بپردازند. بعضی از والدین به این مسائل توجه نمی‌کنند آنها با این کار، نسبت به فرزندان‌شان غفلت می‌ورزند. باید حد و حدودی برای خواسته فرزندان تعریف کرد. تفاوت بین رفتار درست و نادرست به آنها آموخته شود.

یکی از موثرترین عوامل توسعه روابط بین والدین و فرزندان، دلگرم کردن فرزندان است. با این کار بر نقاط قوت و محاسن او تأکید می‌شود و اعتماد به نفس و عزت‌نفس را در او به وجود می‌آورد. برای این که کودکان به خودشان اعتقاد پیدا کنند، باید به آنان اعتقاد داشت. برای این که کودک احساس لیاقت کند، باید گاه‌گاهی او را تشویق کرد. هر کودکی برای داشتن احساس امنیت باید حداقل یک نفر را دوست داشته باشد و توسط یک نفر دوست داشته شود.

ایجاد عشق و علاقه بین فرزندان و والدین بستگی به نحوه به وجود آوردن ارتباط بین آنان دارد. جو خانواده ممکن است رقابتی یا همکاری، خصمانه یا دوستانه، استبدادی یا اختیاردهنده، منظم یا توأم با هرج و مرج باشد. جو خانواده، مدلی از روابط انسانی را به کودکان عرضه می‌دارد.

فشار و خشونت رفتار والدین به نوبه خود موجب اختلال عصبی در کودکان و نوجوانان می‌شود، محیط و رفتار نامناسب خانواده یکی از انگیزه‌های بزهکاری در کودکان و نوجوانان است. کودکانی که از عطوفت و محبت والدین برخوردار نباشند به دشواری‌های روانی دچار می‌شوند. پدران و مادران نخستین کسانی هستند که می‌توانند اضطراب را در نوجوانان پدید آورند. روابط نادرست والدین با کودک از نظر مهرورزی و عاطفی و سخت‌گیری‌های افراطی آنها از جمله عوامل انحراف نوجوان است. روابط والدین با فرزند باید براساس عشق و علاقه و صمیمیت استوار باشد تا اعتماد به نفس را در نوجوانان ایجاد کند. کانون سرد و بی‌فروغ و خالی از محبت و نوازش خانواده، اثر شومی در کودک به جا می‌گذارد.

پرخاشگری، بزهکاری و سایر مشکلات رفتاری نمایانگر اختلالاتی در روابط بین والدین و نوجوانان است. از آن جا که دل‌بستگی به خانواده ارتباط معکوسی با دل‌بستگی به همسالان دارد، هر قدر نوجوان به دلیل احساس تعلق که در خانواده از آن محروم است، به گروه همسالان جذب شود، خانواده بیشتر او را طرد می‌کند و او بیشتر جذب همسالان ناهنجار خود می‌شود.

مشکلات مالی و فقر می‌تواند بر آینده فرزندان تأثیر گذارد

فقر بی‌گمان به وجود آورنده سختی‌ها و ناملایماتی است که اگر نتوان در برابر آنها مبارزه کرد، خواه، ناخواه انسان را به زانو درمی‌آورد. بیشتر محرومیت‌ها و برآورده‌نشده تمایلات که باعث عدم اطمینان اجتماعی می‌شود، متکی به عامل فقر است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. بحران اقتصادی و کاهش درآمدها و در نتیجه، فقر عمومی رابطه نزدیکی با جرایم نوجوانان دارد. ناکامی ناشی از فقر و تنگدستی کودک را به انحرافات گوناگون می‌کشاند.

آلفرد مارشال در کتاب «تئوری‌های اقتصادی سرمایه‌داری» می‌نویسد: «در محیط فقر، به ویژه در مناطق پرجمعیت، فقر اقتصادی موجب از میان رفتن و پژمرده شدن استعدادهای انسانی می‌شود، جنایت، فحشا، فساد و رفتار خلاف اخلاق در درجه اول ناشی از فقر است.»

شاید بتوان گفت فقر و محرومیت مادی از مهم‌ترین عوامل به وجود آورنده جرم و بزهکاری است. فردی که دچار جرم و بزهکاری می‌شود، از یک سو از لحاظ روانی احساس حقارت و مغبون بودن می‌کند و از جامعه طلبکار می‌شود و از سوی دیگر، چون جامعه را مسئول محرومیت و فقر خود می‌پندارد، نوعی احساس انتقام‌کشی در او پرورش می‌یابد. به این ترتیب، کوشش او برای فرزندایی چه بسا در مجاری غیرقانونی ضداجتماعی افتاده و به جنایت کشیده شود. تنگدستی در خانواده باعث می‌شود زنان

برای تأمین مواد غذایی و نیازهای زندگی از ایفای وظایف خود عاجز باشند به نحوی که تربیت فرزندان را رها ساخته و به کار در خارج از منزل بپردازند، همبستگی مثبت بین میزان طلاق و فقر و تنگدستی وجود دارد. نداشتن مسکن مناسب برای خانواده‌ها، تفریحات سالم و پرکردن اوقات فراغت برای فرزندان و همچنین عدم توانایی این خانواده‌ها جهت محافظت فرزندان از مفاسد موجود در محیط‌های ناسالم و معاشرت با افراد ناباب همگی ناشی از فقر و تهیدستی خانواده است. برخی جامعه‌شناسان فقر و بینوایی را از عوامل به‌وجود آورنده جرم دانسته، می‌گویند که در فرد تهیدست عقده حقارت ایجاد می‌شود و او را به ارتکاب جرم وامی‌دارد، غالباً دخترانی که منحرف شده‌اند از یک‌سو دارای زندگی محقر بوده؛ ولی از سوی دیگر، تمایل داشته‌اند لباس‌های فاخر و تجملات دیگر داشته‌باشند. جوانانی که باید در همان اتاق پدر و مادر خود یا سایر برادران و خواهران بزرگتر یا کوچکتر زندگی کنند و ناچارند هرگونه صدا، تمایل، سلیقه متضاد و دخالت‌های بجا و بی‌جای دیگران را از نزدیک احساس و تحمل کنند، واجد آمادگی بیشتری برای ارتکاب جرم هستند. از نظر آسیب‌شناسی اجتماعی، بیکاری و فقر نیز می‌تواند عامل عمده‌ای در پیدایی نابسامانی‌های رفتاری و روانی و در نتیجه موجب بالا رفتن انواع کج‌رویی‌های اجتماعی به‌خصوص اعتیاد به مواد مخدر و حتی خودکشی باشد. نابسامانی‌های اقتصادی- اجتماعی از قبیل فقر، تورم، گدایی، بیکاری، فقدان امنیت مالی و حقوقی و دیگر عواملی که باعث محرومیت می‌شوند، زمینه مساعدی را برای انواع مختلف آسیب‌های اجتماعی چون خودکشی، سرقت، اعتیاد به مواد مخدر، الکلیسم، طلاق و گدایی و... فراهم می‌آورد.

آگاهی در مقابل وظایفی که نسبت به فرزندان باید داشت باشیم

خانواده مهم‌ترین و اصیل‌ترین رکن و اساس هر جامعه است و هر شخص بسته به این‌که چه نوع تربیتی در خانواده به دست آورده، طبق همان یادگیری در جامعه عمل خواهد کرد. والدین شخصیت کودک را رنگ می‌دهند، خط‌مشی و رفتار او را در زندگی معین می‌کنند و براساس روش تربیتی خود، کودکی آرام یا متعادل می‌پروراند.

نگهداری اطفال هم حق و هم تکلیف است برای والدین (ماده 1168 ق.م) و هر فردی، شایسته احراز مقام پدری و مادری نیست، درست است که بلوغ و رشد جسمی زمینه را برای ازدواج فراهم می‌کند اما قبل از ازدواج باید به وظایف خود آشنا و به‌مسائل کلی تربیت آگاه و در قبال مسئولیت خود هوشیار باشند.

نقش والدین در شکل‌گیری شخصیت فرزندان به‌خصوص در کودکی و نوجوانی و موفقیت آنان در مسیر زندگی بسیار مهم است. والدین با تأمین فضای امن و پرمحبت و سازنده و ارایه الگوهای مثبت، بهترین تکیه‌گاه برای فرزندان بوده و سبب ایجاد و افزایش اعتماد به نفس در آنان می‌شوند.

والدین نخستین و نزدیکترین کسانی هستند که مورد تقلید کودکان خود واقع شده و در عمل سرمشقی برای آنها قرار می‌گیرند. بنابراین پدر و مادر وظیفه‌ای خطیر و سنگین در امر تربیت اطفال به‌عهده دارند و کوچکترین غفلت آنها موجب سرگردانی کودک یا انحراف او خواهد شد که جبران‌ناپذیر است.

90 درصد ارزش‌ها در 8 سال اول کودکی شکل می‌گیرد. یعنی شخصیت انسان در این سال‌ها، شکل می‌گیرد. اغلب مشکلات رفتاری ناشی از عدم توجه و پیشگیری از افتادن در دام مشکلات، مربوط به این مرحله سنی است. هر رفتار نادرست کودک، نتیجه طبیعی بی‌توجهی و سستی در تربیت او در این مرحله آغازین سنی است. باید قبل از بروز بعضی مشکلات رفتاری به فکر پیشگیری بود، چون اگر ظاهر شوند، علاج‌شان سخت خواهد بود. زیرا در وجود کودک نقش بسته و آنها را به دور از چشم والدین، تمرین کرده است تا به صورت عادت و ملکه درآمده‌اند؛ بنابراین در این صورت درمان آنها سخت خواهد بود.

فرزندان در کودکی بیش از هر مقطع دیگری تحت‌تأثیر تلقین و عادت قرار می‌گیرند. باید سعی کرد خیر به او تلقین شود و او را به انجام کارهای خیر عادت داد. کودک براساس آنچه والدین به او عادت داده‌اند رشد و نمو می‌کند. باید به کودکان آموخته شود که با روحیه امیدوار و خوش‌بینی به مسائل نگاه کنند نه با روحیه یأس و بدبینی. اعتماد به نفس را باید به کودکان آموخت، باید به کودک آموخت که پیشنهاد و ابتکار داشته باشد.

وجود فرزندان برای ازدواج یک شمشیر دولبه است برخی شواهد نشان می‌دهد که احتمال طلاق زوج‌های دارای فرزند اندکی کمتر از زوج‌های بدون فرزند است. در نظر بگیرید که بیشتر زوجین مطلقه بچه‌دار بوده‌اند، به‌رحال وجود فرزندان یک مانع اطمینان‌بخش برای جلوگیری از نابسامانی ازدواج نیست.

طلاق و ازهم پاشیدگی خانواده، زندگی و آینده فرزندان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد

هنگامی که طلاق زنجیره خانواده را از هم می‌گسلد، پدر و مادر هویت جداگانه‌ای می‌یابند ولی آن‌کس که دیگر نامی ندارد و بی‌پناه و متزلزل در جامعه رها می‌شود، فرزند است. جدایی پدر و مادر یک اثر آنی و زودگذر نیست؛ بلکه در تمام مراحل زندگی فرزندان اثرات منفی و زیانباری را برجای خواهد گذاشت. پراکنده‌شدن اعضای خانواده و محرومیت فرزندان از سرپرستی مشترک والدین، پس از گسیختگی و از هم پاشیدگی خانواده، آنها را از داشتن مواهب و مزایای خانواده محروم و هویت‌فردی و خانوادگی فرزندان طلاق را مختل می‌کند. آسیب‌شناسان اجتماعی بر این باورند که پس از جدایی والدین، مسائل روحی و روانی بسیاری برای فرزندان ایجاد می‌شود از جمله بدبینی به جنس والد دیگر و بی‌خبرماندن از روحيات و ساختار وجودی او که آسیب‌های آن بعدها در ازدواج چنین فرزندان آشکار می‌شود. مشکلات روانی و جسمانی، تربیتی، احساس گناه و سردرگمی،

اختلال در هویت و احتمال گرایش به بزهکاری را می‌توان از جمله آثار مخرب و زیانبار معنوی و مادی طلاق روی فرزندان برشمرد.

فرزندان هیچ منطقی در طلاق نمی‌بینند، طلاق برای فرزندان بیش از والدین‌شان یک تجربه بسیار دردناک تلقی می‌شود. والدین پس از طلاق ممکن است شغل جدیدی اختیار کنند، سرگرمی جدید یا همسر جدیدی بیابند. پایان زندگی زناشویی برای فرزندان یک شکست کامل به حساب می‌آید. عکس‌العمل‌های فرزندان نسبت به طلاق در سنین مختلف متفاوت است ولی آنچه به‌طور کلی در آنها دیده می‌شود، این است که با مشاهده جدایی خانواده از یکدیگر، احساس سردرگمی می‌کنند.

بر اساس مقایسه‌ای که انجام شده، محققان به استدلال‌هایی فراوانی دست یافته‌اند که فرزندان خانواده‌های طلاق بیش از دیگران دچار مشکلات رفتاری، عاطفی، سلامتی و تحصیلی هستند و دوران نوجوانی، اوج آسیب‌پذیری آنان است. علل مشکلات کودکان پس از طلاق متفاوت است، شاید نخستین علت واکنش‌های عاطفی کودکان نسبت به طلاق عدم‌آمدگی آنها برای جدایی والدین باشد و عوامل دیگری از جمله به‌هم‌خوردن سبک زندگی بی‌پولی، غیبت یکی از والدین و ضعف سرپرستی می‌تواند در این امر موثر باشد.

وضع نامناسب خانواده که بر اثر جدایی و طلاق یا ناسازگاری پدر و مادر یا غیبت ممتد پدر یا نقص تربیتی مادر و عدم توجه آنان به تربیت فرزندان‌شان پیش می‌آید، می‌تواند در تربیت آنها اثر گذاشته و آنان را به سوی جرم سوق دهد. چون راهنمای اخلاقی، امر و نهی به خود او واگذار شده است و درون وی نوعی کشمکش بین هوای نفسانی و وجدان نارسیده و ناپخته او جریان می‌یابد و رفع این کشمکش ممکن است در خارج به صورت جرمی نمودار شود.

آنچه کودک یا نوجوان در خانواده به‌عنوان یک جامعه کوچک می‌آموزد، در ساختار رفتاری او شکل می‌گیرد و ثبات پیدا می‌کند بعدها همین رفتار را در جامعه بزرگتر از خانواده یا اجتماع به‌مرحله اجرا می‌گذارد.

طلاق به بچه‌ها آسیب می‌زند، بچه‌هایی که ناراحت می‌شوند ناراحتی خود را به شکلی نشان می‌دهند که بعضی اوقات این ناراحتی متوجه خودشان می‌شود، احساس ضایعه، رددن، ترک شدن، تنهایی، هراس، گناه، ترس و خشم به شدت آسیب می‌زند. بسیاری از صاحب‌نظران، رابطه مستقیم میان طلاق و افزایش بزهکاری، مصرف موادمخدر و اخراج شدن از مدارس می‌بینند. در نیمی از بچه‌هایی که با آنها صحبت شده، مشخص شده که خود را علت اصلی طلاق پدر و مادرشان می‌دانند. آنها با خود فکر می‌کنند «اگر رفتار بهتری می‌داشتم، اگر کارهای خانه را بیشتر انجام می‌دادم، اگر اتاقم را مرتب می‌کردم یا نمرات درسی بهتری می‌گرفتم» پدر و مادرم با هم زندگی می‌کردند. اگر فرزند بهتری می‌بودم این اتفاقات نمی‌افتاد. این سرزنش کردن خویشتن سبب می‌شود که احساس خود ارزشمندی از دست برود. احساس امنیت خاطر تمام شود و افسردگی شکل گیرد. از دست دادن والدین، چه به‌صورت یتیم شدن و چه به‌صورت طلاق و نیز داشتن خواهران و برادران ناتنی و داشتن نامادری و در هر حال کم‌توجهی به نوجوانان از عوامل ناسازگاری است که زمینه را برای ناکامی و ولگردی، عقب‌افتادگی در مدرسه و اجتماع فراهم می‌کند و باعث می‌شود در مواقعی که نیاز به تغییراتی در مسکن، وسایل و لوازم‌زندگی، زناشویی خود یا خواهر و برادرش به وجود آید، فرد توان تأمین و انجام آن را نداشته باشد لذا به تناسب اهمیت مسائل و با توجه به شرایط، فرد مجبور می‌شود به بزهکاری روی آورد؛ خصوصاً اگر پدر یا مادر وی اقدام به ازدواج مجدد کنند شرایط جدیدی به‌وجود می‌آید که ارتکاب به بزهکاری را تشدید می‌کند.

نویسندگان: زینب ابراهیمیان اصل - زینب برممال زن / اداره بهزیستی شهرستان مهاباد- مرکز اورژانس اجتماعی